

میشل فوکو

این یک چپق نیست

با نقاشی‌هایی از رنه مگریت

مانی حقیقی



نشر مرکز

این چپق یک پیپ است

یادداشتی درباره‌ی برگردان فارسی

فهرست

- این چپق یک پیپ است: یادداشتی درباره‌ی برگردان فارسی ۷
- پیش‌گفتار برگردانده‌ی انگلیسی ۱۲
- این یک چپق نیست ۲۳
۱. دو چپق ۲۴
۲. واژه‌نگاشته‌ی گسلیده ۲۷
۳. کله، کاندینسکی، مگریت ۳۸
۴. کار زیرزمینی واژه‌ها ۴۲
۵. هفت مهر تایید ۴۸
۶. نقاشی کردن تایید کردن نیست ۵۷
- دو نامه از رنه مگریت ۵۹
- یادداشت‌ها ۶۲
- واژه‌نامه ۷۱
- تصویرها ۷۳

این چپق یک پیپ است

یادداشتی درباره‌ی برگردانِ فارسی

این کتاب، نه یک «کتاب»، که مقاله‌ای بلند یا شاید زمانی کوتاه است. شاید هم مجموعه‌ای باشد از مقاله‌های کوتاه پیوسته، یا مدخلی در یک دانش‌نامه‌ی عجیب و غریب، زیر عنوان «مگریت» یا «ساختارگرایی» یا «چپق» یا «هم‌سانی». کسی چه می‌داند؟ گاه به گاه هم منطقی‌اش بیشتر شبیه یک نمایش‌نامه یا فیلم‌نامه است. به هر حال، هر چه هست، متنی است متعلق به دوره‌ی نخستِ اندیشه‌ها و نوشته‌های نویسنده‌اش، میشل فوکو، کسی که بی‌چهرگی، سیلان، تجدیدنظر و ابهام از خصوصیات اصلی فلسفه‌اش به حساب می‌آیند. آثار فوکو در فضای ثابت و مستحکم یک سبک یا سخنِ خاص نمی‌گنجند و این شاید تنها مشخصه‌ی کار او باشد. از دید او، هویت، هویتی که بتوان در مسیر زمان بازش شناخت و دوباره به آن اشاره کرد، پیامد کارکردِ مقیدکننده و سرکوب‌گرِ اقتدار است. می‌گوید: کارِ بازرسی اوراق شناسایی را به پلیس‌ها و بوروکرات‌ها واگذار کنید و بگذارید از هویتم بگریزم، گشایشی به من نشان دهید برای رهایشی از استبدادِ چهره‌ام.^۱

یکی از راه‌های گریز از این اقتدارِ سرکوب‌گر، آشفته ساختنِ مناسبِ میانِ واژه‌ها و چیزها است. اگر هدف اصلی اقتدار گرفتار ساختنِ انسان‌ها در بندِ هویت و نام خاص و پایگان‌های از پیش تعیین شده‌ی اجتماعی است، رهایش از این بند مستلزم این است که بگوییم نام‌ناپذیریم، دیگر نه همانیم و «همان»ی دیگر در کار نیست: تنها سیلان است که هست. تلخی این تدبیر در این است که این حرفِ ما باید «راست» باشد، نه ادعایی

مکارانه، گرچه مفهوم «راستی» به خودی خود در روند به کار بستن این تدبیر اساساً دگرگون می‌شود. آنچه به جا می‌ماند سیمایه‌ای است در پس هر سیمایه، «مغاکمی در پس هر بُن». هویت آنگاه پیامدِ فرار این پوست‌اندازی ممتد خواهد بود. «خود را بشناس»، این کهنه‌ترین فرمان‌های فلاسفه، تبدیل می‌شود به «نگذار مجبوت کنند که خودت باشی». این کارِ دشواری است:

... «من» نگفتن کمابیش سهل است، ولی معنیش این نیست که از سامانِ سوژه شدن رها شده‌اید؛ از سوی دیگر می‌توان همین‌طور بیخودی گفت «من»، و پیشاپیش در سامانی به سر برد که ضمیرهای شخصی در آن اوهامی بیش نیستند. معنا دادن و تاویل چنان پوست کلفتند که با سوژه شدن آمیزه‌ای چسبناک می‌سازند، چنان که می‌توان به سهولت باور داشت که از حیطة شان خارجید، در حالی که همچنان تراوششان می‌کنید.^۲

اشاره‌ی گذرای ما به مفهوم اقتدار در این یادداشت تنها از این روست که برگرداننده‌ی انگلیسی، در متن جامع و شفافی که در پی این متن خواهید خواند، حرفی از آن به میان نیاورده است، شاید به این دلیل که پیوند میان کنش نام‌گذاری و اقتدار را، از دید خوانندگانش، امری آشکار و از پیش دانسته محسوب کرده است و یا این که به اهمیت این پیوند ایمان نداشته است. به هر رو این‌جا جای بسط دادن این بحث نیست؛ و به خوانندگانی که خواستار ادامه‌ی بحث‌اند کتاب بزرگ ژیل دلوز درباره‌ی آثارِ فوکو را پیشنهاد می‌کنیم.^۳

اینجا تنها می‌پردازیم به شرح چهارپنج واژه و عبارت خاص که در متن فوکو آمده‌اند و تکرار شده‌اند و ما را ترسانده‌اند که نکند در برگردانِ فارسی از بار و وزنِ مفهومی و کنایی‌شان کاهیده‌باشیم. درست‌تر، البته، این می‌بود که برگردان‌بی‌نیاز به چنین شرحی باشد؛ اما از سوی دیگر، برگردان، یادستکم برگردانی از این دست، چیزی جز شرح نیست و نمی‌خواهد باشد. پس: